

وقتی خداوند به تو چشمک می زند




انتشارات هو

عنوان و نام پدیدآور : وقتی خداوند به تو چشمک می‌زند / اسکوایر راشنل، نفیسه معتکف
مشخصات نشر : تهران، انتشارات هو، ۱۳۹۰، ۱۶۵ ص
وضعیت فهرست‌نویسی : فیا
عنوان اصلی : When God winks at you : how God speaks directly to
you through the power of coincidence, c2006.

موضوع : همزمانی
شناسه افزوده : معتکف، نفیسه، مترجم
رده بندی دیویی : BV4599/5
رده بندی کنگره : ۲۳۱۲ / ۷۲۲
شماره کتابخانه ملی ایران : ۱۲۵۷۶۵

انتشارات هو

نام کتاب: وقتی خداوند به تو چشمک می‌زند / اسکوایر راشنل، نفیسه معتکف
نویسنده: اسکوایر راشنل
مترجم: نفیسه معتکف
ویراستار: حمیده رستمی
صفحه‌آرا: پروانه نصراله‌هی
طراح جلد: الهه عابدینی
تیراژ: ۲۰۰ جلد
چاپ ششم: ۱۴۰۳
چاپ: پیشگامان
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۷۹۴-۰۵-۴
ISBN: 978-622-5794-05-4

مرکز پخش انتشارات هو:

۰۲۱۸۸۴۸۵۰۷۶-۰۹۱۲۶۰۸۸۴۱۵-۰۹۰۲۱۴۱۴۵۵۸

کتاب‌های خوب بیش از بهای‌شان ارزش دارند

 motakefnafiseh

لطفاً برای خرید اینترنتی کتاب‌های نشر هو

به وبسایت زیر مراجعه کنید.

ایمیل مترجم nafisehmotakef@yahoo.com

وبسایت مترجم www.motakef.com



www.ketab.ir

فهرست

بخش اول

- ۱۷..... برای دیدن چشمک‌های خداوند، چشمانت را باز کن
۱. همواره، خداوند چشمک می‌زند و وقایع اتفاقی رخ می‌دهد ۱۹
۲. تو خودت جزئی از عالم منظم و هدفمند هستی ۲۸
۳. تصویری بزرگ‌تر از آنچه می‌توانی ببینی، وجود دارد ۳۵
۴. به رؤیاها و فوایدی‌های خودت اعتماد کن ۴۳

بخش دوم

- ۵۱..... استفاده از چشمک خداوند برای غنی کردن زندگی
۵. آرزوها و چشمک‌ها ۵۳
۶. در مسیر تقدیر خودت گام بردار ۶۵
۷. در مورد چشمک‌های خداوند تعمق کن و آرامش خاطر داشته باش ۷۳

بخش سوم

- ۸۱..... رویدادهای تصادفی در هر قدمی در زندگی
۸. ارتباط رویدادهای تصادفی با یکدیگر ۸۳
۹. رویدادهای تصادفی خانوادگی ۹۴
۱۰. رویدادهای اتفاقی نجات‌بخش ۹۸
۱۱. رویدادهای اتفاقی پایان عمر ۱۰۸
۱۲. رویدادهای اتفاقی در تاریخ ۱۲۰

۱۲۶		۱۳. رویدادهای اتفاقی در دنیای هنر
۱۳۸		۱۴. رویدادهای اتفاقی در ورزش
۱۴۵		۱۵. رویدادهای اتفاقی در کسب و کار
۱۵۲		۱۶. رویدادهای اتفاقی پیش پا افتاده
۱۵۹		سخن آخر

www.ketab.ir

مقدمه

"سرنوشت اتفاقی نیست؛ انتخاب است. چیزی نیست که منتظر آن بمانی؛ موردی است که باید به آن دست یافت."

ویلیام جینگز برایان

تا به حال شده که پس از سال‌ها به یاد فردی بیفتی و یک دفعه روز بعد تصادفی او را ببینی؟ یا اینکه موردی ناخوشایند روایت رخ بدهد، مثلاً برکناری از شغل، ولی متوجه شوی که مدتی کوتاهی بعد از آن موقعیتی بهتر در خانه‌ات را بزندی؟ تا به حال به فکر رسیدن به این موارد جنبه تصادفی دارد یا چیزی فراتر از آن؟

راستی، چه چیزی باعث شد که تو این کتاب را انتخاب کنی؟ اتفاقی بود؟ یا اینکه در یک لحظه دلت خواست در مورد خودت یا چیزهای اسرارآمیز دور و برت اطلاعاتی کسب کنی؟ ولی من همه اینها را ناشی از یک چیز می‌دانم، که آن را "چشمک‌های خداوند" می‌نامم، و باعث می‌شود تو با افراد به خصوصی آشنا شوی، به سوی مسیری جدید سوق داده شوی، و در جایگاهی قرار بگیری که هرگز حتی به ذهنت هم خطور نمی‌کرد. تو در شرف تأیید چیزی هستی که اکثر مواقع در مورد آن شک

داشتی! موارد اتفاقی. چشمک‌های خداوند که در اصل پیام‌هایی کوچک در سیر و سفر زندگیت هستند، به تو تلنگری می‌زنند تا در مسیری که مخصوصاً برای تو طراحی شده است، گام برداری. این کتاب پل ارتباطی ساده‌ای است برای کشف خودت.

- در بخش اول، چشمان تو به‌سوی راه‌هایی شگفت‌انگیز باز می‌شوند که قدرتی بالا و کیهانی دارد و در زندگیت مشغول به کار است.
- در بخش دوم راه‌هایی را یاد می‌گیری که با استفاده از اتفاقات، زندگیت را غنی کنی و به پیش بروی. یاد می‌گیری که چگونه موارد اتفاقی را خلق کنی و به خواسته‌هایت برسی. و سرگذشت افراد معروفی را می‌خوانی که از چشمک‌های خداوند در زندگیشان به بهترین وجهی استفاده کردند.

- بخش سوم به سرگذشت‌های جالبی در تمام جنبه‌های زندگی اختصاص دارد.

همان‌گونه که مراحل کشف چشمک خداوند را در زندگیت پیاده می‌کنی، از تو تقاضا می‌کنم حواست را منوط به مکاناتی کنی که تا به حال حتی تصورشان را هم نکرده بودی، و آماده باش تا در جهت اهداف و رویاهایت که در دوردست هم نیستند، اقدام کنی.

همین حالا آماده باش تا سیر و سفر شگفت‌انگیز خودت را آغاز کنی.

آشکارسازی موارد اتفاقی در زندگی شخصی خودم

اولین تجربه من در مورد مفهوم وقایع اتفاقی در نقطه عطف زندگی‌ام رخ داد که به صورت تاریخچه‌ای از چشمک‌های خداوند درآمد و تا به امروز هم ادامه دارد.

من حواسم را روی لحظه‌ای متمرکز کردم که برای اولین مرتبه پی بردم دلم می‌خواهد وقتی بزرگ شدم، چه کاره شوم. من در کلاس ششم دبستان بودم. بلافاصله از شبکه رادیویی مرا گرفتار کرد. دلم می‌خواست گوینده رادیو شوم.

تا کلاس دهم، چهار سال را صرف زدن در دسته جارو سپری کردم که باعث می‌شد برادرم به مرز جنون برسد یا با صدای بلند روزنامه می‌خواندم، یا ادای گویندگی دیوید برینکلی را می‌آوردم.

اما قهرمان واقعی و الگوی شخصیتی من، دین هریس^۲ گوینده صبحگاهی شبکه رادیویی بود که در فاصله نود و شش کیلومتری جنوب شهر کوچک من، آدامز سنتز در نیویورک قرار داشت. او یک دی.جی^۳ پرانرژی بود که بسیاری از شنوندگان او در صبح به هر سازی که می‌زد، می‌رقصیدند و من هم غالباً جارو به دست، سر میز صبحانه ادای او را در می‌آوردم که باعث می‌شد برادرم قوطی کورن فلکس را به سویم پرتاب کند.

پانزده ساله بودم که تصادفی واقعه‌ای برایم رخ داد. روزی مهم بود.

1. David Brinkley
2. Dean Harris
3. Disc Jockey

به هر حال من با جیم هیگینز^۱ مدیر عامل شبکه تلویزیونی دبلویوسی ان وای که در فاصله شانزده کیلومتری شمال واترتاون^۲ قرار داشت، مصاحبه داشتم. روش رفتن من به مقصد، اتو استاپ زدن بود که در آن ایام روشی ایمن محسوب می‌شد.

تردد در آن جاده دور افتاده بسیار کم بود و تک و توک اتومبیل‌ها از جلوی من رد می‌شدند. غصه‌دار بودم که مبادا سر موقع به قرار ملاقات خود نرسم و کم‌کم مایوس می‌شدم.

سپس، فولکس واگن سبز رنگی به کنار جاده منحرف شد. در اتومبیل باز شد. مردی کچل، شاد و شنگول به من اشاره کرد و مسیرم را پرسید. من از بابت اینکه اتومبیل گیر آورده‌ام آن قدر ذوق‌زده شدم که نه تنها مقصد، بلکه هدف از مأموریت خودم را هم شرح دادم.

وقتی می‌خواستیم جاده شوم، راننده با من دست داد و گفت: "سلام مرا به جیم هیگینز برسان." من پلک زدم.

او ادامه داد: "من دین هریس هستم." تصورش را بکن. از بین آن همه مردمی که می‌توانستند در آن روز مرا به مقصد برسانند، از بین آن همه اتومبیل که از جاده عبور می‌کرد، آن اتومبیلی که ایستاد تا مرا به اولین و مهم‌ترین مصاحبه شغلی‌ام در تلویزیون برساند، کسی به جز دین هریس، قهرمان من نبود.

از نظر اتو استاپ‌زن جوانی که چیزی جز رؤیا در سر نداشت، این خودش چشمکی بود که ایمان و عقیده‌ام را راسخ کرد، آن هم در زمانی که واقعاً به چنین چیزی نیاز داشتم. در آن موقع و پس از آن هم بارها

1. Jim Higgins

2. Watertown

در حیرت بودم که چطور چنین اتفاق معرکه‌ای افتاده بود؟ از لحاظ آماری هم تقریباً نادر بود. در عوض، پیام چنین تجربهٔ عجیبی حاکی از آن بود که این گونه وقایع اتفاقی، آن‌قدرها هم الله‌بختی نیستند و نشانه‌هایی واضح در مسیر زندگی هستند که معلوم می‌کنند نیرویی قدرتمند ما را به سوی سرنوشت خود هدایت می‌کند.

چنین چشمکی، آن هم در تکوین حرفه‌ام، در واقع ارتباطی ناچیز ولی قوی بود که به من خاطرنشان می‌کرد عقیده‌ام راسخ باشد، که در مسیر انتخابی‌ام بمانم و اینکه اوضاع بر وفق مراد خواهد شد. اوه بله، من استخدام شدم.

www.ketab.ir

از سرگذشت من چه چیزی یاد می‌گیری

امیدوارم که این قضیه به ذهن تو تلنگری بزند و به تو کمک کند تا در وقایع اتفاقی فراموش شده گذشته‌ات، یعنی چشمکی از آن بالا بالاها، کنکاش کنی. برای شروع، راجع به وقایع عمده زندگی‌ات که مربوط به شغلت می‌شوند، خواه در اصل اتفاق افتاده یا صرفاً در حد رؤیا بوده است، فکر کن.

نور چراغ‌ها را کم کن، یک قلم بردار، روی صندلی راحتی بنشین و بگذار ذهنت به‌راغ خاطرات گذشته‌ات برود. جواب سؤالاتی را که به دنبال وقایع اتفاقی می‌آیند، یادداشت کن. بگذار که قلم آزادانه روی کاغذ حرکت کند. خودت را مجبور می‌کنی که چگونه نقاط عطف زندگی‌ات یکی یکی ظاهر می‌شوند.

- اولین خاطرات در مورد اینکه وقتی بزرگ شدی می‌خواهی

چه‌کاره شوی، چه بود؟

- یادت می‌آید چند ساله بودی؟ کجا بودی؟ چه کسی پیش تو

بود؟

- آیا واقعه، مکان یا فرد به خصوصی بود که باعث و بانی حرفه،

یا علایق زندگی‌ات شده باشد؟

- اولین گام ارتباطی تو به سوی حرفه‌ای تصادفی یا علاقه زندگی‌ات

چگونه بود؟

- بالاخره می‌توانی چشمک خداوند را، هر نوع تجربه غیرعادی را که به

حرفه یا علاقه زندگی‌ات مربوط می‌شود، به خاطر بیاوری؟

جواب سؤال آخر از همه سخت‌تر است. نگران نباش، تو تنها نیستی. وقایع اتفاقی در ذهن افراد قرار است. از آنها چشم‌پوشی می‌شود یا سرکوب می‌شوند. در این صورت به این آسانی‌ها برملا نمی‌شوند، باید صبر و حوصله به خرج دهی و مصر باشی. اما مدت زیادی نمی‌گذرد که متوجه می‌شوی بیرون کشیدن وقایع اتفاقی گذشته از صفحه ذهن، آسان‌تر می‌شود و انگار که شمش طلا از زندگیاات استخراج می‌کنی و طولی نمی‌کشد که به وقایعی اتفاقی که برایت پیش می‌آید، پی خواهی برد.

شاید از نظر تو واقعۀ اتفاقی مربوط به حرفه‌ات، رخدادی احمقانه بوده که صرفاً یک بار در زندگیاات رخ داده و آن‌قدرها هم شاخص نبوده است که بخواهی در موردش فکر کنی. برای من هم به همین صورت بود. صرفاً آن را واقعۀ بی‌پیش‌پا افتاده تلقی می‌کردم و هرگز فکرم را به آن معطوف نمی‌کردم. تا اینکه نوشتن این کتاب را شروع کردم. آن موقع بود که پی بردم این خود علامتی قابل توجه و حاکی از آن بود که در مسیری مناسب هستم.

بعداً به تو نشان می‌دهم که رؤیاها، خواسته‌ها و دعاها، در واقع به تو کمک می‌کنند تا وقایع اتفاقی را ترویج دهی و با استفاده از آنها زندگیاات را غنی کنی. با تمرکز روی نتیجۀ دلخواه، تو می‌توانی کاری کنی تا سر و کله چشمک‌های خداوند در سراسر مسیر زندگیاات پیدا شود.

دفتر یادداشت روزانه چشمک‌ها

من همیشه دفتر کوچکی در جیب کت یا کیف دستی‌ام دارم. این دفتر یادداشت روزانه چشمک‌هایم است. به محض اینکه واقعه‌ای تصادفی رخ دهد یا نقطه عطفی ایجاد شود که واقعه‌ای اتفاقی به دنبال داشته باشد، آن را در دفترم یادداشت می‌کنم. بیشتر اوقات وقایعی را که یادداشت می‌کنم از موارد جزئی و پیش پا افتاده روزمره هستند. هر چند بیشتر آنها ذهن پر کن نیستند، باعث می‌شوند که دقت من در امور زیاد شود. چند هفته‌ای بیشتر از زمان یادداشت‌هایم سپری نشده بود که ماهیت پربار چشمک‌های خداوند در زندگی‌ام که در گذشته نسبت به آنها بی‌اعتنا بودم، موجب حیرت من شد و بابت قطعیت این مورد که با هر نقطه عطفی، ایما و اشاره خداوند وجود دارد، حسابی تحت تأثیر قرار گرفتم.

تو هم امتحان کن. تو هم می‌توانی دفتر یادداشت کوچکی مثل من داشته باشی، یا حتی یک ورق کاغذ روی در یخچال بچسبانی. مسأله مهم این است که دفتر یادداشت پیش روی تو باشد و آن را از ذهن خود بیرون نکنی. ماهیت زودگذر چشمک‌های خداوند به این صورت است که عین چشم به هم زدن به زندگی ما وارد و از آن خارج می‌شود. پس یادداشت فوری را عادت خود قرار بده.

وعده و وعید من به تو

اول، تو مدام تحت تأثیر سیستم هدایتی کیهانی قرار داری و هر روز تلنگرهایی کوچک به منظور ماندن در مسیر انتخابی دریافت می‌کنی. دوم، ردیابی رویدادهای تصادفی گذشته‌تو می‌تواند موارد شفاف متحیرکننده‌ای در زندگی‌ات ایجاد کند، در عین حال که امکانات مهم واضحی را هم پیش روی تو قرار می‌دهد.

سوم، تو می‌توانی با یادگیری کنترل قدرت رویدادهای اتفاقی، زندگی آینده‌ات را غنی کنی و متقاعد شوی که مسیر انتخابی زندگی‌ات در واقع مسیری مناسب برای توست.

در نهایت، تو خواهی دید که وقایع اتفاقی بنا به دلایلی رخ می‌دهند و متوجه یک چیز می‌شوی: تنها تو هستی.